

ملحق 2

پیوست ۲

أقوالهم في كون اسم الله علماً أم مشتقاً :
نظریه‌های آنها در خصوص عِلْم یا مشتق بودن اسم الله:

لقد اختلفوا في هذا الاسم هل هو مشتق أو موضوع للذات
علماً ؟

در این که الله مشتق است یا عِلْمی برای ذات می‌باشد، دچار اختلاف و
چنددستگی شده‌اند.

فذهب إلى الأول كثير منهم، واختلفوا في اشتقاقه وأصله:
اکثر آنها نظریه‌ی نخست را پذیرفته‌اند، ولی در اشتقاق و اصل آن دچار
اختلاف شده‌اند:

فقال بعضهم: إن أصله "إلاه" مثل فعال؛ فأدخلت الألف واللام
بدلاً عن الهمزة، مثل: الناس أصله أناس.

برخی از ایشان می‌گویند اصل الله «إلاه» است بر وزن «فعال»، که «الف و
لام» به جای همزه وارد شده، مثل کلمه‌ی «الناس» که اصل آن «أناس» است.

وقال بعضهم: أصل الكلمة "لاه" وعليه دخلت الألف واللام
للتعظيم، وتمثلوا بالقول:
لاه ابن عمك لا أفضلت في حسب ... عني ولا أنت ديانني
فتخزوني

برخی هم گفته‌اند اصل این کلمه «لاه» است و «الف و لام» برای تعظیم بر آن
وارد شده است. این عده شعر زیر را به عنوان شاهد و مثال آورده‌اند:
خیر و خوبی از آن خدا است پسر عمّ تو را. تو در حسب بر من فزونی و برتری
نداری و تو مالک و صاحب اختیار و حاکم من نمی‌باشی که مرا تحت سیاست و
تدبیر خویش درآورده و مقهور خود سازی.

وقال بعضهم: معنى (بسم الله) بسم الإله، فحذفوا الهمزة
وَأدغموا اللام الأولى في الثانية فصارتا لاماً مشددة، كما قال عز
وجل: (لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي) [596] ومعناه: لكن أنا.

برخی نیز گفته‌اند که معنی «بسم الله» «بسم الاله» می‌باشد، و همزه را حذف
کرده‌اند و لام اولی را در لام دوم ادغام نموده، لام مشدد شده است؛ همان‌طور که
خدای عزوجل می‌فرماید: «ولی او خدای یکتا پروردگار من است» [597] و
معنایش این است: «لکن انا» (ولی من).

وقالوا: هو مشتق من (وله) إذا تحير، والوله: ذهاب العقل.
يقال: رجل واله وامرأة والهة وواله، وماء موله: أرسل في
الصحارى. فالله سبحانه تتحير الأبواب وتذهب في حقائق صفاته
والفكر في معرفته. فعلى هذا أصل "إلاه" و"لاه" وأن الهمزة
مبدلة من واو كما أبدلت في إشاح ووشاح، وإسادة ووسادة.

و نیز گفته‌اند: الله مشتق از «وله» است به وقت تحیر و سرگشتگی، و «وله» یعنی «رفتن عقل». گفته می‌شود: «رجل واله» (مرد حیران و بی‌خود) و «امراة والهة و واله» (زن حیران و بی‌خود) و «ماء موله» (آبی که به بیابان می‌رود و خشک می‌شود): به صحرا فرستاد. خداوند سبحان خردها را سرگردان می‌کند و اندیشه‌ها در درک حقایق صفاتش رنگ می‌بازند و فکر از معرفتش باز می‌ماند. و بر این اساس اصل «إلاه» و «لاه» می‌باشد و همزه تبدیل شده از «واو» می‌باشد همان‌طور که در «إشاح» و «وشاح» (گردنبند) و همچنین در «إسادة» و «وسادة» (بالش) تبدیل شده است.

وقال بعضهم: إنما سمي "الله" إلهاً؛ لأن الخلق يتألهون إليه في حوائجهم، ويتضرعون إليه عند شدائدهم.
برخی نیز بر این قول‌اند که «الله»، «اله» است؛ از آن جهت که مردم در حوائج خود آهنگ او می‌کنند و در سختی‌ها و شدايد به درگاه او ندبه و تضرع می‌نمایند.

وقال بعضهم: لأن الخلق يألهون إليه (بنصب اللام)، ويألهون أيضاً (بكسر ها) وهما لغتان.
و برخی گفته‌اند از آنجایی که خلق به سوی او سرگردان‌اند، «يألهون اليه» با نصب لام و همچنین «يألهون اليه» (با کسر آن) می‌باشد که هر دو لغت هستند.

وقالوا: إنه مشتق من الارتفاع، فكانت العرب تقول لكل شيء مرتفع: لاهاً، فكانوا يقولون إذا طلعت الشمس لاهت.

و برخی گفته‌اند از ارتفاع مشتق شده است. عرب قبلاً به هر چیز مرتفعی می‌گفتند «لاها» و وقتی خورشید طلوع می‌کرد می‌گفتند «لاهت».

وقالوا: هو مشتق من أله الرجل إذا تعبد، وتأله إذا تنسك، ومن ذلك قوله تعالى: (ويذكرك وإلهتك) [598]، على هذه القراءة فإن ابن عباس وغيره قالوا: وعبادتك، قالوا: فاسم الله مشتق من هذا، فالله سبحانه معناه المقصود بالعبادة، ومنه قول الموحدين: لا إله إلا الله، معناه لا معبود غير الله. و"إلا" في الكلمة بمعنى غير، لا بمعنى الاستثناء.

و گفته‌اند: الله مشتق از «أله الرجل» است آنگاه که شخص تعبد کند، و از «تأله» مشتق است آنگاه که شخص تنسک کند (به زهد پردازد)؛ و از همین باب است این سخن خدای تعالی: «و تو و خدایانت را ترک گوید» [599]؛ بر اساس این قرائت، ابن عباس و دیگران گفته‌اند مراد «و عبادتک» (و پرستش تو) است؛ و نیز گفته‌اند که اسم الله از این مشتق شده است و منظور از خدای سبحان، کسی است که مقصود عبادت می‌باشد؛ و این سخن موحدين که می‌گویند لا اله الا الله بر همین منوال است؛ یعنی معبودی غیر از الله نیست و «الا» در این عبارت به معنای غیر است، نه به معنای استثناء.

وقال بعضهم إن الأصل فيه "الهاء" التي هي الكناية عن الغائب، وذلك أنهم أثبتوه موجوداً في فطرة عقولهم فأشاروا إليه بحرف الكناية عن الغائب، ثم زيدت فيه لام الملك إذ قد علموا أنه خالق الأشياء ومالكها فصار "له" ثم زيدت فيه الألف واللام تعظيماً وتفخيماً.

برخی نیز بر این قول اند که اصل در الله «هاء» می‌باشد که کنایه از غایب است، زیرا آنها ثابت کرده‌اند که خدا در فطرت عقل‌های آنها موجود است و لذا با حرفی که از غایب کنایه دارد به او اشارت نموده‌اند. سپس «لام» ملکی بر آن افزوده شد، آنگاه که دانستند او خالق و مالک چیزها است، لذا به «له» تبدیل شد. سپس الف و لام تعظیم و تفخیم (تلفظ حروف با صدای درشت به جهت بزرگ‌داشت) بر آن افزون گشت.

القول الثاني: قالوا هو اسم علم جامد غير مشتق، أي ليس يجب فيه كل لفظ الاشتقاق وإلا تسلسل وقال به بعضهم وقالوا إن الألف واللام لازمة له لا يجوز حذفها منه. وقالوا الدليل على أن الألف واللام من بنية هذا الاسم، ولم يدخلتا للتعريف دخول حرف النداء عليه كقولك: يا الله وحروف النداء لا تجتمع مع الألف واللام للتعريف، ألا ترى أنك لا تقول: يا الرحمن ولا يا الرحيم، كما تقول: يا الله، فدل على أنهما من بنية الاسم. هذه بعض أقوالهم وتبين بوضوح وجلاء أنهم مختلفون اختلافاً كبيراً جداً، وللمزيد يمكن مراجعة أقوال بعضهم من أمثال: سيبويه، والخليل، والكسائي، والفراء، والغزالي، والقرطبي.... وغيرهم.

نظریه‌ی دوم: گفته‌اند «الله» اسم علم جامد غیر مشتق است یعنی در آن هیچ لفظ اشتقاقی لازم نیست وگرنه تسلسل پیش می‌آید. برخی نیز گفته‌اند که «الف و لام» لازمه‌ی آن است و حذف این دو از آن جایز نیست و گفته‌اند دلیل بر این مطلب آن است که «الف و لام» از شالوده‌ی این اسم است و همچون حرف ندا، برای تعریف بر آن اضافه نشده‌اند، مانند سخن «یا الله» و حروف ندا با الف و لام برای تعریف جمع نمی‌شوند. آیا دقت کرده‌ای که شما نمی‌گویید: یا الرحمن و یا

الرحيم، در حالی که می‌گویی: یا الله. پس دلالت می‌کند بر این که این دو از اساس اسم هستند. این برخی گفته‌ها و نظرات آنها است و به روشنی نشان می‌دهد که با یکدیگر بسیار اختلاف دارند. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به گفته‌های برخی از آنها از قبیل سیبویه، الخلیل، کسای، فراء، غزالی، قرطبی و دیگران مراجعه نمود.

الکھف : 38.

[597] - کھف: 38.

[598] - الاعراف : 127.

[599] - اعراف: 127.